

نقد دیدگاه تطوری بودن عصمت امامان شیعه

حسین خلیفه / دانش‌آموخته سطح ۴ مرکز تخصصی شیعه‌شناسی / hkhalfefeh110@gmail.com
سیدرضا مؤدب / استاد دانشگاه قم / moadab_r113@yahoo.com
تاریخ وصول: ۱۳۹۵/۰۷/۲۶ / تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۶/۰۵/۰۹

چکیده

شیعه در جهان امروز، مکتبی است با اندیشه‌های خاص در حوزه امامت که عصمت، از شاخص‌ترین اندیشه‌های آن به شمار می‌آید. در دوران معاصر، برخی خاورشناسان و محققان جهان اسلام، اندیشه عصمت امام را محصول سده‌های دوم و سوم دانسته‌اند که عالمان و ثنوری پردازان شیعه پیشنهاد کرده و جامعه شیعه در قرون بعدی پذیرفته‌اند. سؤالی که مطرح است این‌که آیا اندیشه عصمت امام، نظریه‌ای تکاملی در طول حیات شیعه است؟ در این صورت این تفکر، یک اندیشه رسمی اسلامی به شمار نمی‌آید و باید آن را جعلی دانست؛ و یا این‌که اعتقاد یادشده، آموزه‌ای اسلامی است که در صدر اسلام رواج داشته و مسلمانان نخستین نیز به آن پای‌بند بوده‌اند؟ در این رساله، به گفتار و رفتار اصحاب و تابعین در کتب فریقین مراجعه شده تا با تحلیل نصوص و گزارش‌های مندرج در آن‌ها، و تکیه بر نقلیات روایی و تاریخی، موضوعی کلامی در حوزه اندیشه تشیع به ثمر بنشیند. قراین و نشانه‌هایی که در نوشتار پیش رو به آن‌ها استناد می‌شود، مؤید اصالت این تفکر به عنوان اندیشه‌ای اسلامی است که از نخستین روزهای ظهور اسلام رواج یافته و مسلمانان نیز با آن آشنایی داشته‌اند.

کلیدواژه‌ها: تشیع، امامت، عصمت، اصحاب، تابعین.

مقدمه

عصمت امام، از مهم‌ترین و بنیادی‌ترین عقایدی است که متکلمان شیعه بدان معتقدند تا جایی که مشروعیت امام را مشروط به این ویژگی می‌دانند. (حلی، بی‌تا، ص ۳۴۰ - ۳۴۱) برخی این صفت را مشترک در میان انبیا و ملائکه و امام به شمار آورده‌اند که هیچ‌گونه گناه صغیره نیز نباید از آن‌ها سر بزند. (شیخ صدوق، ۱۴۳۲، ص ۳۰۴؛ شیخ مفید، ۱۳۸۲، ص ۱۹) لذا این اندیشه، اندیشه رایج شیعه در مسأله امامت است.

در برابر این تفکر، جریان‌ی قرار گرفته که وجود عصمت در ائمه را نمی‌پذیرد. طرف‌داران این نظریه، گاهی اعتقاد به عصمت را آموزه‌ای خارج از اسلام و اقتباسی از عقاید ایران باستان می‌دانند که به جامعه شیعه سرایت کرده (نبیه حجاب، ۱۹۶۱، ص ۴۹۲) و گاهی اندیشه عصمت را ساخته ذهن شیعیان می‌دانند؛ برای نمونه، پل واکر^۱ معتقد است که این اندیشه در قرآن و حدیث فاقد جایگاه بوده و مسلمانان اولیه، انبیا را معصوم نمی‌دانستند، و شیعیان این تفکر را مطرح کردند و بعدها با توسعه مفهوم عصمت، امامان را نیز معصوم دانستند. (واکر، ۲۰۰۲، ج ۲، ص ۵۰۶) ویلفرد مادلونگ^۲ نیز در تعقیب این دیدگاه، با واکر هم‌عقیده است و تکامل عصمت - که به عقیده او به صورت لفظی در قرآن

۱. پل واکر (Paul Ernest Walker) مدرس ارشد دپارتمان زبان و تمدن‌های خاور نزدیک و نایبریس مرکز مطالعات خاورمیانه، دانشگاه شیکاگو است.

<http://www.sokhanetarikh.com/index.aspx?fkeyid=&siteid=60&pageid=31939&newsview=72338>

۲. ویلفرد مادلونگ (Wilferd Madelung) (۱۹۳۰ میلادی)، اسلام‌شناس و شیعه‌شناس آلمانی که حدود دویست کتاب و مقاله در حوزه مطالعات اسلامی مرتبط با شیعه تألیف و منتشر کرده است. کتاب جانشینی حضرت محمد ﷺ از آثار مهم اوست که در آن نگرش شیعه درباره جانشینی بعد از پیامبر ﷺ تقویت شده است. وی نقش مؤثری در شناساندن تشیع به جهان غرب داشته است.

http://fa.wikishia.net/view/%D9%88%DB%8C%D9%84%D9%81%D8%B1%D8%AF_%D9%85%D8%A7%D8%AF%D9%84%D9%88%D9%86%DA%AF

یافت نمی‌شود - در میان شیعیان را به نیمه اول قرن دوم بازمی‌گرداند. (مادلونگ، ۱۹۹۱، ج ۴، ص ۱۸۲)

دوایت دونالدسون^۱ نیز شیعه را منشأ این اندیشه می‌داند که در زمان مرحوم شیخ کلینی، شیخ مفید و شیخ صدوق به اوج شکوفایی خود رسیده است. (دونالدسون، ۱۳۶۵، ص ۳۲۸-۳۲۹) و بالاخره ایگناس گلدزیهر، از پایه‌گذاران اسلام‌شناسی نوین، که اندیشه‌هایش تأثیر شگرفی بر دیدگاه سایر خاورشناسان داشته، عصمت امامان را از زیاده‌روی‌های شیعه در این حوزه دانسته است. (گلدزیهر، ۱۳۵۷ ش، ج ۲، ص ۴۶۶)

تفکر جبهه مخالف عصمت تا جایی رواج یافته که برخی از نویسندگان شیعه نیز با آن‌ها هم‌صدا شده‌اند. سیدحسین مدرس طباطبایی به پیروی از این اندیشه، نظریه عصمت امامان را متعلق به قرن دوم می‌داند که هشام بن حکم متکلم بزرگ شیعه پیشنهاد کرده است. (مدرسی، ۱۳۸۹، ص ۳۹) مقصود فراستخواه نیز متکلمان شیعه را به بزرگ‌نمایی این مقام متهم می‌سازد و خواستار بازنگری در اندیشه عصمت معصومان می‌شود. وی در تحلیلی می‌گوید:

در قضیه عصمت، اعتقاد متکلمان شیعه روی هم رفته، خیلی بیش از دیگران اغراق‌آلود بوده است، شاید برای این‌که بتوانند از این قبل در کنار انبیا، از ائمه مذهب خود نیز سیمایی مافوق بشری و اسطوره‌ای تصویر بکنند. (فراستخواه، ۱۳۷۷، ص ۴۹۹)

۱. دوایت دونالدسون (Dwight Donaldson)، خاورشناس معاصر که نویسنده کتاب عقیده‌الشیعه به زبان انگلیسی است. ترجمه عربی این کتاب در مصر و عراق منتشر گردید.

<http://mahdi-pedia.com/%D8%B4%D8%AE%D8%B5%DB%8C%D8%AA%D9%87%D8%A7-%D9%85%D8%AE%D8%A7%D9%84%D9%81%D8%A7%D9%86-%D8%AF%D9%88%D8%A7%DB%8C%D8%AA-%D8%AF%D9%88%D9%86%D8%A7%D9%84%D8%AF%D8%B3%D9%86-%D9%85%D8%B9%D8%A7%D8%B5>

پژوهش‌های فراوانی در طول تاریخ شیعه درباره عصمت، انجام گرفته است؛ اما کتاب یا مقاله‌ای که بدین صورت پیشینه اندیشه عصمت امام را در قرن نخست واکاود، در مدت نوشتن این کار تحقیقی یافت نشد. البته مقاله «سیری بر نظریه عصمت امام، از آغاز تا سده پنجم هجری» از محمدحسین فاریاب، سیر عصمت در پنج قرن را بررسی کرده، ولی عمده کار ایشان در خصوص سیر تاریخی عصمت و مراتب و براهین عقلی آن است و تنها به نقل چند گزارش محدود از قرن اول بدون تحلیل و استدلال اکتفا نموده است. دکتر مهدی فرمانیان نیز در مقاله‌ای با عنوان «خاورشناسان و عصمت امام»، تا حدودی بخشی نزدیک به این مقاله آورده که البته دیدگاه صحابه و تابعین در آن بدین شکل منعکس و تحلیل و بررسی نشده است. احمدحسین شریفی و حسن یوسفیان نیز در کتاب پژوهشی در عصمت معصومان، مباحثی چون معنا و حقیقت عصمت، امکان عصمت، عصمت و اختیار، عصمت و موهبت، عصمت در دوران طفولیت، و تاریخچه عصمت در ادیان مختلف و در میان مسلمانان را آورده‌اند، ولی مطالبشان متمرکز در قرن اول هجری نشده است.

نوشتار حاضر، به گفتار و کردار اصحاب، تابعین و اتباع آن‌ها پرداخته که در کتب تاریخ، کلام، رجال، تفسیر و حدیث مورد مراجعه هستند، تا با تحلیل نصوص و گزارش‌های مندرج در آن‌ها و تکیه بر نقلیات روایی و تاریخی، موضوعی کلامی در حوزه اندیشه تشیع در مسأله امامت به اثبات برسد. گفتنی است که در این مقاله، به کتب سده‌های متأخر از قرن اول استناد شده است. بی‌شک کتابی مستقل که در قرن نخست قمری نوشته شده باشد بر جای نمانده است. تنها ادعای موجود، مربوط به کتاب سلیم بن قیس است که محل تردید پژوهش‌گران واقع شده است. ولی کتاب‌هایی که در سده‌های بعدی نوشته شده‌اند، به نوعی حاوی گزارش‌هایی از حوادث و متون روایی برجای مانده از قرن اول هستند که حوادث و وقایع قرن اول در آن‌ها منعکس شده است. با دقت در این گزارش‌های تاریخی، می‌توان آینه‌ای در برابر حقایق موجود در قرن نخست قرار داد. اگر این شیوه پژوهش مقبول نباشد و به روش غیرعلمی متهم شود، دیگر هیچ مطلب و حادثه اسلامی مربوط به سده اول قابل اثبات نخواهد بود.

معنای عصمت

عصمت از نظر ساختار لفظی، اسم مصدر از ریشه «ع، ص، م» است که در زبان عربی به معنای منع است. (زبیدی، ۱۳۰۶ق، ج ۴، ص ۳۹۹) برخی «امساک» را معنای عصمت دانسته‌اند. (راغب، ۱۴۲۷ق، ص ۵۶۹) برخی دیگر از علمای لغت، در معنای آن نوشته‌اند: «العصمة أن يعصمك الله من الشر، أي يدفع عنك». (فراهیدی، ۱۴۲۶ق، ص ۶۴۶)

متکلمان اسلامی در معنای اصطلاحی عصمت، عباراتی نزدیک به هم دارند که حاصل آن‌ها را در این عبارت می‌توان خلاصه نمود که عصمت یک لطف الهی است که خداوند آن را به بعضی از انسان‌ها عطا می‌فرماید تا در پرتو آن، از ارتکاب گناه و ترک معصیت - با وجود قدرت بر انجام دادن آن - مصونیت پیدا کنند. (قاضی عبدالجبار، ۱۳۸۴ق، ج ۱، ص ۷۸۰؛ مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۳۷؛ حلی، ۱۳۶۸ش، ص ۳۷)

عصمت امام در آیات و روایات

قرآن، تنها کتابی است که امت اسلامی با تمام اختلافات درون‌دینی که با یک‌دیگر دارند، در صدور و اطمینان به آن اتفاق نظر دارند و آن را مهم‌ترین سند برای استخراج آموزه‌های اصیل اسلامی می‌دانند. در آیاتی از قرآن، سنت پیامبر ﷺ نیز تأیید شده (حشر / ۷) و آن حضرت را الگویی برای مردمان قرار داده است. (احزاب / ۲۱) بنابراین، اصالت و درستی هر اندیشه اسلامی را باید ابتدا در قرآن و سنت جست‌وجو نمود و پس از آن ادله دیگر را بررسی کرد. پس برای اعتقاد به عصمت امام نیز لازم است به قرآن و سنت نبوی به عنوان اسنادی برجای مانده از قرن اول، مراجعه کنیم و رد پای این اندیشه را در این دو منبع عظیم جست‌وجو نماییم. لذا به جهت اختصار، از هر یک شاهی برای مدعا اقامه می‌کنیم تا اصالت این آموزه و وجود آن در صدر اسلام روشن گردد.

الف) آیه تطهیر

قرآن کریم می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ (احزاب/۳۳)

برای استدلال به این آیه، توجه به سه نکته ضروری است:

۱. منظور از اراده در این آیه، ارادهٔ تکوینی است. (سبحانی، ۱۳۹۱، ص ۱۶۹؛ وائلی، ۱۴۲۳، ص ۱۴۷) ارادهٔ تکوینی، به معنای آفرینش و خلقت است (مکارم شیرازی، ۱۳۸۲، ص ۱۵۷) که تخلف‌ناپذیر است و به فعل مرید (خداوند)، یعنی آفرینش شیء و ایجاد آن تعلق می‌گیرد. (سیدجعفر مرتضی، ۱۴۲۳، ص ۷۴)

۲. رجس در لغت به معنای پلیدی است (دهخدا، ۱۳۷۲، ج ۷، ص ۱۰۵۰۵) و کاربرد قرآنی آن به سه صورت است که شامل پلیدی معنوی، پلیدی ظاهری، و پلیدی معنوی و ظاهری می‌شود. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۲، ص ۱۶۰-۱۶۱) چون در این جا «رجس» به طور مطلق و بدون قید و شرط بیان شده، شامل هر نوع پلیدی می‌گردد.

۳. در این‌که مقصود از اهل‌بیت چه کسانی هستند، اظهار نظرهای متعددی، به خصوص از ناحیهٔ محققان غیرشیعی ارائه شده است (رازی، بی‌تا، ج ۲۵، ص ۲۰۹؛ شوکانی، ۱۳۵۰ ق، ج ۴، ص ۲۷۱؛ آلوسی، بی‌تا، ج ۲۲، ص ۱۲) اما قدر جامع این آرا و نظریات شخص پیامبر ﷺ و حضرت علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسنین علیهما السلام است. این نظریهٔ اجماعی مفسران و عالمان شیعه است و بزرگان اهل‌سنت نیز روایات فراوانی برای این معنا آورده‌اند. (سیوطی، ۱۳۷۷ ق، ج ۵، ص ۱۹۸) فخر رازی نیز پس از نقل حدیث کساء که اهل‌بیت را منحصر در این افراد معرفی می‌کند، می‌گوید:

این روایت، روایتی است که دانشمندان اهل تفسیر و حدیث، همه اتفاق بر

صحت آن دارند. (رازی، بی‌تا، ج ۸، ص ۸۰)

کیفیت استدلال به آیه تطهیر

علمای شیعه، با توجه به سه نکته‌ای که گذشت، برای اثبات عصمت اهل بیت علیهم‌السلام از این آیه شریفه چنین استدلال کرده‌اند:

اراده‌ی خداوند بر این است که خودش از سر لطف، رجس را از اهل بیت برطرف کند (اراده‌ی تکوینی) و پرواضح است که اراده‌ی تشریحی نمی‌تواند مراد باشد؛ زیرا این اراده نسبت به همه‌ی مکلفان وجود دارد (مائده/۶) و با در نظر گرفتن لفظ «إِنَّمَا» که از ادات حصر است (ابن عقیل، ۱۴۰۰ق، ج ۲، ص ۲۳۴؛ اشمونی، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۹۳)، مشخص می‌شود که در این آیه چیزی به اهل بیت اختصاص یافته که کسی در آن شریک نیست و این یک امتیاز مخصوص برای اهل بیت به شمار می‌رود؛ امتیازی که اذهاب رجس از اهل بیت به اراده‌ی تکوینی الهی است و این همان معنای عصمت است. شیخ طوسی نیز در تفسیرش پس از بیان استدلالی شبیه استدلال فوق می‌نویسد: «وَذَلِكَ يَدُلُّ عَلَى عِصْمَتِهِمْ». (طوسی، ۱۴۱۷ق، ج ۸، ص ۳۴۰)

بنابراین عصمت مسأله‌ای است که با اندک تأملی از این آیه فهمیده می‌شود و این اعتقاد به عصمت که شیعه‌ی امروزی مدعی آن است، از آموزه‌های وحیانی سرچشمه می‌گیرد و یک عقیده‌ی اصیل اسلامی محسوب می‌گردد و این آیه شریفه، پشتوانه‌ی محکمی برای این تفکر ناب شیعی قلمداد می‌شود.

ب) حدیث ثقلین

این حدیث از روایاتی است که شیعه و سنی آن را در کتب حدیث، تاریخ و تفسیر خود آورده‌اند (مسلم، ۱۴۲۹ق، ص ۶۸۲، حدیث ۲۴۰۸؛ ترمذی، ۱۴۲۲ق، ص ۱۰۷۹؛ احمد بن حنبل، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۳۰ و ۳۷، روایات ۱۱۱۰۴ و ۱۱۱۳۱؛ ابن مغزالی، ۱۴۰۲ق، ص ۲۳۴ الی ۲۳۶، احادیث ۲۸۱-۲۸۴؛ ابن کثیر، ۱۹۶۶م، ج ۵، ص ۲۰۹ و ج ۷، ص ۳۵۰؛ آلوسی، بی‌تا، ج ۲۲، ص ۱۵-۱۶؛ صفار، ۱۴۳۱ق، ص ۴۵۶) و بر صحت آن اذعان نموده‌اند. (سالوس، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۱۲۹) بنابراین می‌توان ادعا نمود که این حدیث از مسائل اجماعی فریقین است.

کیفیت استدلال به حدیث ثقلین

برای اثبات عصمت به این روایت، به چند صورت می‌توان استدلال نمود:

۱. پیامبر ﷺ در این روایت، اهل‌بیت را هم‌سنگ قرآن قرار داده و از مردم خواسته که به آن‌ها تمسک کنند و چنان‌که قرآن به خطا هدایت نمی‌کند و معصوم از اشتباه است، اهل‌بیت نیز باید معصوم از خطا باشند تا تمسک به آن‌ها موجب گمراهی نشود.

۲. پیامبر ﷺ در فقره‌ای از حدیث می‌فرماید: «وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ». اگر اهل‌بیت به خطا می‌رفتند و اشتباه می‌کردند، بین آن‌ها و قرآن جدایی به وجود می‌آمد؛ زیرا قرآن هیچ‌گاه به گناه دعوت نمی‌کند و گناه‌کار جدا شده از قرآن است. پس عدم افتراق اهل‌بیت از قرآن، دلیل روشنی بر عصمت آن‌هاست.

بنابراین روایت مذکور، همسویی اعتقاد شیعه به عصمت امام را با آموزه‌های ناب اسلامی بیان می‌کند که از سنت نبوی سرچشمه می‌گیرد.

اندیشه عصمت در نزد صحابه

عمل و رفتار صحابه، در صورتی که مخالف قرآن و سنت قطعی پیامبر ﷺ نباشد، می‌تواند مصداق عینی تعالیمی باشد که از شخص پیامبر اسلام ﷺ آموخته شده است. صحابه راستین، به عنوان شاگردان ممتاز و بدون واسطه پیامبر ﷺ، همواره مروج تفکرات اصیل اسلامی بوده‌اند و در کردار و گفتار، آینه‌ای برای انعکاس آموزه‌های وحیانی به شمار می‌روند. به همین منظور، برای اثبات وجود و رواج اندیشه عصمت امام در میان آموزه‌های دینی، به برخی از شواهد بر جای مانده از قول و فعل صحابه استناد می‌کنیم:

۱. علی بن ابی‌طالب (ع)

حضرت علی (ع) نخستین امام شیعیان است و به اذعان بزرگان اهل سنت، ایشان اولین کسی بودند که مسلمان شدند و همراه پیامبر ﷺ نماز خواندند. (ابن عبدالبر، ۱۴۳۴ق، ج ۲، ص ۴۵؛ ابن حجر، ۱۴۱۵ق، ج ۵، ص ۶۹۹)

امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن خطبه‌ای می‌فرماید: «وَمَا وَجَدَ لِي كَذِبَةً فِي قَوْلٍ وَلَا خَطْلَةً فِي فِعْلٍ»؛ «هیچگاه [پیامبر صلی الله علیه و آله] دروغی در گفتار من و لغزشی در کردار من نیافت». (رضی، خطبه ۱۹۲) حضرت علی علیه السلام با این بیان، خود را معصوم معرفی کرده است؛ زیرا عصمت یعنی همین که انسان در قول و فعل، از خطا و اشتباه مصون باشد. مرحوم مغنیه هم با پذیرش این معنا، در ذیل کلام حضرت می‌نویسد:

این سخن همان معنای عصمت در نزد شیعیان است که نه کذبی در سخن

گفتن باشد و نه لغزشی در عمل. (مغنیه، ۱۴۲۹، ص ۸۲)

و جالب این‌که شیخ محمد عبده که از مشاهیر اهل سنت به شمار می‌رود و در جبهه

مقابل اهل بیت فعال است، در شرح معنای خطله می‌نویسد:

خطله مفرد خطل است، مانند فرحه که مفرد فرح است، و خطل، خطایی

است که از روی ناآگاهی انجام می‌شود. (محمد عبده، بی تا، ج ۲، ص ۱۵۷)

بنابراین، امیرالمؤمنین علیه السلام خطای سهوی را هم از خود ردّ نموده‌اند. این همان معنای

عصمت در نزد شیعه است که امام گناه و خطای سهوی نیز نمی‌کند.

در روایت دیگری، مرحوم کلینی از سلیم نقل نموده که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - طَهَّرَنَا وَعَصَمَنَا، وَجَعَلَنَا شُهَدَاءَ عَلَى خَلْقِهِ، وَحَجَّتَهُ

فِي أَرْضِهِ، وَجَعَلَنَا مَعَ الْقُرْآنِ، وَجَعَلَ الْقُرْآنَ مَعَنَا، لَا نُفَارِقُهُ وَلَا يُفَارِقُنَا؛

همانا خداوند ما را پاک کرده و مقام عصمت داده، و ما را گواهان بر مردم و

حجت در زمین قرار داده، و ما را همراه قرآن و قرآن را نیز با ما همراه

ساخته، که نه ما از قرآن جدا می‌شویم و نه قرآن از ما جدا می‌شود.

(کلینی، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۴۷۰)

در این سخن، صدر و ذیل کلام حضرت بر عصمت اهل بیت و امامان علیهم السلام دلالت می‌کند.

حضرت ابتدا می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - طَهَّرَنَا». اطلاق کلام در این جا هر

گونه ناپاکی و آلودگی را شامل می‌شود؛ پس اهل بیت علیهم السلام هیچ‌گاه آلوده به گناه که اعظم

پلیدی‌هاست نخواهند شد؛ زیرا خداوند آن‌ها را پاک قرار داده و در صورت انجام دادن خطا و اشتباه، اراده الهی در خصوص آن‌ها نقض خواهد شد. سپس همین معنا را روشن‌تر بیان نموده، می‌فرماید: «عصمتنا». این هم علاوه بر تصریح به عصمت اهل بیت علیهم‌السلام، اطلاق دارد و به این معناست که خداوند ما را از هر خطایی معصوم قرار داده است.

آن حضرت در پایان سخنش نیز می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا مَعَ الْقُرْآنِ، وَجَعَلَ الْقُرْآنَ مَعَنَا، لَا تُفَارِقُهُ وَلَا يُفَارِقُنَا». این قسمت از کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز بیان‌گر عصمت آن‌هاست؛ زیرا اجماع امت اسلام بر این است که قرآن هرگز به خطا رهبری نمی‌کند و قرآن همواره مصون و معصوم است؛ حال اگر اهل بیت علیهم‌السلام اهل خطا و گناه بودند، آیا قرار دادن قرآن در کنار آن‌ها توسط خداوند درست بود؟ در صورت خطا کار بودن اهل بیت علیهم‌السلام، آن‌ها مزیتی بر سایر امت نداشتند تا این‌که تنها آن‌ها در کنار قرآن قرار بگیرند. پس باید اهل بیت در مسیر صواب و به دور از هر انحرافی باشند تا قرآن همراه آنان باشد و آنان نیز در کنار قرآن باشند، و باید اهل بیت معصوم باشند تا از قرآن جدا نشوند، والا اگر اندک خطایی مرتکب شوند، جدایی‌شان از قرآن امری مسلم و ضروری خواهد بود.

با بیانات گذشته، روشن می‌شود که امیرالمؤمنین علیه‌السلام به عنوان یک صحابی، اعتقاد به عصمت امام داشته و در مواردی آن را بیان نموده‌اند. نکته قابل تأمل این‌که در هیچ کدام از این ابراز عقایدش مورد انکار یا بازخواست سایر صحابه واقع نشده و این خود دلیلی محکم بر آشنایی مسلمانان نخستین با آموزه معصومیت امام است.

۲. فاطمه الزهراء علیها‌السلام

حضرت فاطمه علیها‌السلام سیده زنان عالم (ابن‌عبدالبر، ۱۴۳۴ق، ج ۲، ص ۵۵۳) و محبوب‌ترین زن در نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بودند. (ترمذی، ۱۴۲۲ق، ص ۱۰۹۷)

آن حضرت در خطبه فدکیه فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ! إِعْلَمُوا أَنِّي فَاطِمَةُ وَأَبِي مُحَمَّدٌ، أَقُولُ عَوْدًا وَبَدَاءً وَلَا أَقُولُ مَا أَقُولُ غَطًّا وَلَا أَفَعَلُ مَا أَفَعَلُ شَطَطًا؛

ای مردم! بدانید من فاطمه‌ام و پدرم محمد است! آن‌چه ابتدا گویم در پایان نیز می‌گویم؛ هر آن‌چه بگویم، غلط نمی‌گویم و هر آن‌چه انجام دهم، خطا انجام نمی‌دهم. (مجلسی، طبع دارالرضا، بی‌تا، ج ۲۹، ص ۲۲۳)

حضرت در این سخن، پس از معرفی خود به بیان صفاتی می‌پردازند که گویای مسأله عصمت آن حضرت است:

۱. با عبارت «لَا أَقُولُ مَا أَقُولُ غَلَطًا»، نفی خطای لسانی از خویش نموده و مدعی شده که در گفتارشان هرگز خطای زبانی اتفاق نیفتاده است.

۲. با عبارت «لَا أَفَعَلُ مَا أَفَعَلُ شَطَطًا»، بیان این حقیقت نموده که در رفتار آن حضرت نیز هیچ‌گاه لغزش و خطایی نبوده است.

مدعای شیعه نیز در خصوص عصمت همین است که خطای در گفتار و رفتار از کسی سر نزنند.

نکته قابل تأمل این‌که این سخن در انظار عمومی ایراد شده و اصحاب، هیچ مطلبی از انکار این موضوع گزارش نداده‌اند که خود دلیلی بر انس مسلمانان و جامعه آن زمان با این اندیشه و آموزه اسلامی است.

۳. سلمان فارسی

سلمان از خیار اصحاب پیامبر ﷺ (ابن اثیر، ۱۴۲۵ق، ج ۲، ص ۲۸۶) و اولین فرد از ارکان اربعه است. (طوسی، ۱۴۲۷ق، ص ۶۵)

قاضی نعمان آورده که سلمان خطاب به عده‌ای گفت:

قُلْتُمْ: كَانُ الْاَلْفِ نَبِيًّا وَ الْاَلْفُ وَصِيًّا فَاهْتَدَتِ الْاَنْبِيَاءُ وَ الْاَوْصِيَاءُ وَ ضَلَّ وَصِيُّ نَبِيِّنَا مِنْ بَيْنِهِمْ؟ كَذَّبْتُمْ وَ اَللّٰهُ مَا ضَلَّ وَ لَكِنَّهُ كَانَ هَادِيًّا مَهْدِيًّا؛

گفتید که هزار پیامبر بود و هزار وصی! پس هدایت یافتند انبیا و اوصیا و در میان آن‌ها تنها وصی پیامبر ما گمراه شد؛ به خدا سوگند دروغ گفتید! او

گمراه نشده است، بلکه هدایت‌شده و هدایت‌کننده است. (قاضی نعمان،

۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۱۲۴)

سلمان با عبارت «وَاللَّهِ مَا ضَلَّ»، نفی گمراهی از علی بن ابی طالب علیه السلام می‌کند. قطعاً مراد از ضلالت، مخالفت با اوامر الهی است؛ پس سلمان، حضرت علی علیه السلام را شخصیتی می‌داند که هیچ‌گاه از اوامر خداوند سرپیچی نمی‌کند و کسی که در هیچ مسأله‌ای مخالفت دستورهای الهی نکند معصوم است.

اگر امام علی علیه السلام معصوم نباشد و در وجود ایشان احتمال خطا وجود داشته باشد، علاوه بر این‌که خود به گمراهی می‌افتد، دیگران را نیز در ورطهٔ هلاکت غرق خواهد نمود؛ ولی سلمان در ادامهٔ کلامش، از عبارت «كَانَ هَادِيًا مَهْدِيًا» استفاده می‌کند که به وسیلهٔ آن، هم خطای فردی امام علی علیه السلام را و هم خطای اجتماعی ایشان را که مربوط به حوزهٔ امامت آن حضرت است، رد می‌کند و آن حضرت را امامی هدایت‌یافته و هدایت‌کننده معرفی می‌کند. بنابراین، سلمان را نیز باید در زمرهٔ معتقدان به عصمت امام به شمار آورد.

۴. ابوذر غفاری

ابوذر از کبار اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و از نخستین مسلمانان بود و یکی از ارکان اربعه به شمار می‌آید. (طوسی، ۱۴۲۲ق، ص ۹۵)

ابوذر در ریزه به عده‌ای که با او ملاقات می‌کنند می‌گوید:

إِنْ كَانَتْ بَعْدِي فِتْنَةٌ وَهِيَ كَائِنَةٌ فَعَلَيْكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَالشَّيْخِ
عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَهُوَ يَقُولُ: عَلِيٌُّّ أَوَّلُ مَنْ
أَمَّنَ بِي وَصَدَّقَنِي وَهُوَ أَوَّلُ مَنْ يُصَافِحُنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَهُوَ الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ وَ
هُوَ الْفَارُوقُ بَعْدِي يُفَرِّقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ وَهُوَ يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَالُ
يَعْسُوبُ الظَّالِمَةَ؛

اگر بعد از من فتنه‌ای رخ داد که قطعاً چنین خواهد شد، پس شما به کتاب خدا و علی بن ابی طالب علیه السلام متمسک شوید؛ زیرا من شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله

می فرمود: «علی اولین کسی است که به من ایمان آورد و مرا تصدیق نمود و او اولین کسی است که در قیامت با من مصافحه خواهد کرد و او صدیق اکبر و پس از من جداکننده حق از باطل است، و او پناه مؤمنان است، در حالی که مال و ثروت پناه ظالمان است». (طوسی، ۱۳۴۸ ش، ص ۲۶)

همه جای کلام ابوذر، سخن از عصمت علی علیه السلام دارد که به آن‌ها اشاره می‌شود. اول: ابوذر به هنگام پیشامد فتنه گفت: «فَعَلَّيْكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ الشَّيْخِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام». ابوذر علی علیه السلام را عدل قرآن قرار داده، در فتنه‌ها تمسک به هر دو را سفارش می‌کند. هم طرازی علی علیه السلام با قرآن، خود دلیل روشنی بر عصمت آن حضرت است؛ زیرا چنان‌که قرآن معصوم است و هرگز به خطا هدایت نمی‌کند، عدل آن نیز باید دارای این ویژگی باشد تا اطاعت از او نیز سر از گمراهی درنیآورد.

دوم: ابوذر رجوع به علی علیه السلام را به شکل مطلق بیان داشته است و اگر او اندک خلاف و خطایی در علی علیه السلام سراغ داشت و اعتقاد به عدم انحراف علی علیه السلام - که همان عصمت است - نداشت، اطلاق کلامش با مشکل جدی مواجه می‌شد و نمی‌توانست مراجعه به علی علیه السلام را مثل رجوع به قرآن بی‌قید و شرط بیان کند.

سوم: ابوذر راوی روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله است که می‌فرمایند: «و هُوَ [علی علیه السلام] أَوَّلُ مَنْ يُصَافِحُنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ». اگر علی علیه السلام خطاکار باشد و یا در فتنه‌ها مردم را به خطا رهبری کند، آیا درست است که در قیامت اولین کسی باشد که با پیامبر صلی الله علیه و آله مصافحه می‌کند؟ این روایت در صورتی محقق می‌شود که علی علیه السلام معصوم و عاری از هرگونه گناه و خطایی باشد؛ پس ابوذر با نقل این روایت، در واقع سخن از عصمت حضرت علی علیه السلام می‌گوید.

چهارم: در ادامه این روایت پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «و هُوَ الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ وَ هُوَ الْفَارُوقُ بَعْدِي يُفَرِّقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ». اگر علی علیه السلام خطاکار باشد، چگونه اطمینان حاصل می‌شود که او واقعاً حق را از باطل جدا نموده و آنچه به عنوان حق معرفی می‌کند واقعاً حق است و

آنچه را باطل می‌داند، باطل واقعی است؟ جدایی حق از باطل در فتنه‌ها، تنها توسط کسی امکان‌پذیر است که در قول و فعل مصون از انحراف باشد. این گزارش، اثبات می‌کند که جناب ابوذر در مسأله امامت، به عصمت معتقد بوده و علی علیه السلام را معصوم از هر خطا، گناه و اشتباهی دانسته است.

۵. عمار بن یاسر

عمار از اولین کسانی است که اسلام آورد (ابن‌اثیر، ۱۴۲۵ق، ج ۳، ص ۶۲۵) و از نجباء اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله (ابن‌عبدالبر، ۱۴۳۴ق، ج ۲، ص ۷۲) و اصفیاء اصحاب علی علیه السلام شمرده می‌شود. (برقی، ۱۴۱۹ق، ص ۳۳)

در گفت‌وگوی میان عمار و زبیر، عمار خطاب به زبیر گفت:

وَاللَّهِ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، لَوْ لَمْ يَبْقَ أَحَدٌ إِلَّا خَافَ عَلَيَّ بَنِي أَبِي طَالِبٍ علیه السلام لَمَا خَالَفْتُهُ،
وَلَا زَالَتْ يَدِي مَعَ يَدِهِ، وَذَلِكَ لِأَنَّ عَلِيًّا لَمْ يَزَلْ مَعَ الْحَقِّ مُنْذُ بَعَثَ اللَّهُ
نَبِيَّهُ صلی الله علیه و آله؛

به خدا قسم ای اباعبدالله! اگر تمام مردم با علی بن ابی‌طالب علیه السلام مخالفت کنند، من با او مخالفت نخواهم کرد و دست از دست او نمی‌کشم، و این به سبب آن است که علی علیه السلام از زمانی که خداوند پیامبرش را مبعوث نموده، همراه حق بوده است. (طوسی، ۱۴۱۴ق، ص ۷۳۱)

عمار در این کلام که آن را با قسم، محکم و مؤید نموده است، اذعان می‌کند که «اگر تمام مردم با علی بن ابی‌طالب علیه السلام مخالفت کنند، من با او مخالفت نخواهم کرد و دست از دست او نمی‌کشم». این نیست مگر آن‌که علی علیه السلام را مصون از خطا و اشتباه می‌داند والا اگر علی علیه السلام را معصوم نمی‌دانست، معنا نداشت که اطاعت و همراهی ایشان را بر تمام خلائق ترجیح دهد. در ادامه جناب عمار، ضمن تعلیل بر این اعتقادش می‌گوید: «علی علیه السلام از زمان بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله همراه حق بوده و هیچ‌گاه از آن جدا نشده است». این‌که امام علی علیه السلام را

همراه حق می‌داند، دلیل و نشانه‌ای دیگر بر اعتقاد وی بر عصمت ایشان است؛ زیرا حق هیچ‌گاه با باطل ممزوج و مخلوط نمی‌شود و بر حق بودن علی علیه السلام، در حقیقت معنایش این است که آن امام، هرگز گِرد گناه و خطا که باطل هستند، نمی‌گردیدند. بنابراین عمار را باید به حق از معتقدان به عصمت در مسأله امامت دانست.

۶. جابر بن عبدالله الانصاری

جابر صحابی مشهور و از سادات و فضلاء اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بود. (بغدادی، ۱۴۲۴، ج ۳، ص ۱۰۰۶)

جابر در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل می‌کند

إِنَّ مَلَكِي عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام لَيَفْتَخِرَانِ عَلَيَّ سَائِرِ الْأَمْلَاكِ، لِكُونَهُمَا مَعَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام، لَأَنَّهُمَا لَمْ يَصْعَدَا قَطُّ شَيْءٌ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى يُسْخِطُهُ؛

همانا دو ملک (کاتب) علی بن ابی طالب علیه السلام، به خاطر بودن با آن حضرت بر سایر ملائکه افتخار می‌کنند؛ زیرا آن‌ها هیچ عملی که موجب خشم خداوند شود، از جانب او به سوی خداوند نبرده‌اند. (ابن مغزلی، ۱۴۰۲ق،

ص ۱۲۷)

نقل یک روایت، در حقیقت اعلام و اعتراف به این مطلب است که مفاد روایت به عنوان آموزه‌ای اسلامی، در زمان راوی مطرح بوده است. در این جا جابر با این نقل، روایتی را گزارش می‌کند که بیان‌گر عصمت امام علی علیه السلام است. این حدیث حقیقتاً نص بر عصمت است؛ زیرا انجام دادن گناه و معصیت، خشم و غضب الهی را به دنبال خواهد داشت، و این که دو ملک کاتب اعمال علی علیه السلام هرگز چیزی را که خشم خداوند را برانگیزد از او گزارش نکرده‌اند، به معنای انجام ندادن گناه و معصیت از جانب علی علیه السلام است، و عصمت هم در واقع چیزی جز این نیست. این برداشت را برخی از عالمان نیز پذیرفته‌اند و از این رو در ذیل این روایت نوشته‌اند: «هذا نص في العصمة». (حرعاملی، ۱۴۲۵ق، ج ۳، ص ۲۴۱) بنابراین باید جابر را در جرگه معتقدان به عصمت در مسأله امامت قلمداد نمود.

اندیشه عصمت در میان تابعین و اتباع تابعین

کسانی که پس از صحابه در ردیف مسلمانان قرار گرفتند، دانش دینی خود را به واسطه آن‌ها نظم بخشیدند. تابعین و تابعین آن‌ها، به سبب این‌که در قرن نخست می‌زیسته‌اند و انعکاس‌دهنده افکار موجود در این قرن به شمار می‌روند، رفتار و گفتارشان اهمیت می‌یابد؛ زیرا در صورت رواج اندیشه‌ای در میان آن‌ها، وجود آن تفکر در قرن اول امری مسلم به شمار می‌آید و ادعای ساختگی بودن آن در قرون بعدی بی‌نتیجه خواهد بود.

۱. علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام

چهارمین امام شیعیان که در برخی منابع اهل سنت نیز به عنوان یکی از ائمه دوازده‌گانه و از سادات و بزرگان تابعین معرفی شده است. (ابن خلکان، ۱۳۶۷ق، ج ۲، ص ۴۲۹؛ مبیض، ۱۴۲۳ق، ج ۲، ص ۱۰۹۲)

امام سجاد علیه السلام در روایتی می‌فرماید

الامامُ مِنَّا لَا يَكُونُ إِلَّا مَعْصُومًا وَ لَيْسَتْ الْعِصْمَةُ فِي ظَاهِرِ الْخَلْقَةِ فَيُعْرَفَ بِهَا وَ لَذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا مَنْصُوصًا فَيَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا مَعْنَى الْمَعْصُومِ فَقَالَ هُوَ الْمُعْتَصِمُ بِحَبْلِ اللَّهِ وَ حَبْلُ اللَّهِ هُوَ الْقُرْآنُ لَا يَفْتَرِقَانِ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ الْإِمَامُ يَهْدِي إِلَيَّ الْقُرْآنُ وَ الْقُرْآنُ يَهْدِي إِلَيَّ الْإِمَامِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾؛

کسی از ما امام نمی‌شود مگر آن‌که معصوم باشد، و عصمت چیزی نیست که ظاهر باشد و همگان آن را ببینند؛ بنابراین امام باید منصوم باشد. در این هنگام کسی گفت: «ای پسر رسول خدا معنای معصوم چیست؟» فرمود: چنگ زدن به ریسمان الهی که همان قرآن است، و این قرآن و امام تا قیامت از یک‌دیگر جدا نمی‌شوند، و امام مردم را به قرآن و قرآن نیز آن‌ها را به امام هدایت می‌کند و این همان معنای سخن خداوند است که

می‌فرماید: «این قرآن به راهی هدایت می‌کند که مستقیم‌ترین و استوارترین راه‌هاست.» (صدوق، ۱۳۶۱ ش، ص ۱۳۲)

علاوه بر تصریحی که در کلام امام سجاد علیه السلام بر عصمت امام وجود دارد، برای اثبات عصمت امام به چند شکل نیز می‌توان به روایت استناد نمود:

اول: در حدیث مذکور، حضرت بر جدایی‌ناپذیری امام از قرآن تا روز قیامت اذعان می‌کند و این دلیل روشنی بر عصمت امام است؛ زیرا اگر امام معصوم نباشد، جدایی او از قرآن امری مسلم خواهد بود؛ پس قطعاً باید امام معصوم و به دور از انحراف باشد تا همراهی او با قرآن تا قیامت تحقق یابد.

دوم: حضرت در بخشی از کلامش، با اشاره به آیه ۹ سوره اسراء می‌فرماید: «وَ الْقُرْآنُ يَهْدِي إِلَى الْإِمَامِ». اگر امام معصوم نباشد و احتمال خطا داشته باشد، معنا ندارد که قرآن ما را به سوی کسی دعوت کند که مانند ما احتمال خطا و اشتباه در او وجود داشته باشد؛ پس باید امام معصوم باشد تا هدایت و دعوت قرآن به سوی او عقلایی باشد.

بنابراین باید امام سجاد علیه السلام را به عنوان یک تابعی، از معتقدان و اشاعه‌دهندگان عصمت امام به شمار آورد.

۲. مالک بن اشتر نخعی

مالک از بزرگان تابعین و از اشراف و ابطال عرب است که برخی وی را ملک‌العرب نامیده‌اند. (ذهبی، ۱۴۱۷ ق، ج ۵، ص ۷۹)

پس از ماجرای حکمیت، مالک علیرغم عدم رضایتش از نتیجه گفت:

قَدْ رَضِيْتُ بِمَا صَنَعَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ دَخَلْتُ فِيهَا دَخْلَ فِيهِ وَ خَرَجْتُ مِمَّا خَرَجَ مِنْهُ فَإِنَّهُ لَا يَدْخُلُ إِلَّا فِي هُدًى وَ صَوَابٍ؛

من راضی هستم به آنچه امیرالمؤمنین علیه السلام راضی باشد؛ در کاری که او وارد شود، وارد می‌شوم و از کاری که او دوری کند، دوری می‌کنم. او کاری جز به هدایت و درستی نمی‌کند. (ابن مزاحم، ۱۳۸۲ ش، ص ۵۱۲)

با توجه به این‌که مالک سابقه اعتراض به خلفای سابق را در برابر انحراف و خطای آن‌ها در پرونده خویش دارد (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۵۳۵؛ امینی، ۱۴۱۶ق، ج ۹، ص ۲۰۴-۲۰۵)، او را باید فردی صاحب‌نظر دانست که در مواقع حساس زبان به اعتراض می‌گشود و رأی خود را با شجاعت اعلام می‌نمود؛ اما در ماجرای حکمیت، با وجود نارضایتی از آن، با عبارت «دَخَلْتُ فِيمَا دَخَلَ فِيهِ وَ خَرَجْتُ مِمَّا خَرَجَ مِنْهُ»، اطاعت محض خود را از امام علی علیه السلام اعلام می‌کند و برای این تبعیت، این‌گونه دلیل می‌آورد: «فَأِنَّهُ لَا يَدْخُلُ إِلَّا فِي هُدًى وَ صَوَابٍ»؛ و این یعنی امام علی علیه السلام همواره بر مسیر هدایت و صلاح قدم برمی‌دارد و هیچ‌گاه به خطا و اشتباه رهبری نمی‌کند. چنین کلامی گویای اعتقاد به عصمت علی علیه السلام است.

بنابراین با توجه به این گزارش‌ها، قطعاً مالک را باید از معتقدان به عصمت امام برشمرد.

۳. کردوس بن هانی البکری

کردوس از رؤسای قبیله ربیعیه (سیدمحسن امین، ۱۴۰۳ق، ج ۹، ص ۲۸) و از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است. (طوسی، ۱۴۲۷ق، ص ۸۰) در جنگ صفین، پس از به نیزه شدن قرآن‌ها و اختلاف در میان سپاه امیرالمؤمنین علیه السلام، رؤسای قبایل به سخن پرداختند. در این هنگام کردوس از جانب قبیله‌اش به پاخواست و گفت:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا وَاللَّهِ مَا تَوَلَّيْنَا مُعَاوِيَةَ مُنْذُ تَبَرَّأْنَا مِنْهُ وَ لَا تَبَرَّأْنَا مِنْ عَلِيٍّ مُنْذُ تَوَلَّيْنَاهُ وَ إِنَّا قَتَلْنَا لَشُهَدَاءَ وَ إِنَّا أَحْيَيْنَا لَأَبْرَارًا وَ إِنَّا عَلِيًّا لَعَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ مَا أَحْدَثَ إِلَّا الْإِنصَافَ وَ كُلُّ مُحِقٍّ مُنْصَفٌ فَمَنْ سَلَّمَ لَهُ نَجَا وَ مَنْ خَالَفَهُ هَلَكَ؛

ای مردم! به خدا سوگند، ما از وقتی که از معاویه بریده‌ایم، به او نپیوسته‌ایم و از وقتی که به علی علیه السلام پیوسته‌ایم، از او نبریده‌ایم. همانا کشته‌های ما شهید

و زنده‌های ما رستگارانند. همانا علی علیه السلام بر اساس دلیل روشنی از سوی پروردگارش در حرکت است، و به دور از انصاف و عدالت سخن نمی‌گوید. هر کس که خود را در اختیار علی علیه السلام گذاشت، نجات یافت و آن کس که با او مخالفت کرد، نابود شد. (ابن مزاحم، ۱۳۸۲ ش، ص ۴۸۴)

کردوس در این سخن، با عبارات مختلف، عصمت علی علیه السلام را بیان کرده است: اول: در بخشی می‌گوید: «إِنَّ عَلِيًّا لَعَلِّي بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّهِ مَا أَحْدَثَ إِلَّا الْإِنصَافَ». این عبارت، مشابه برخی از آیات قرآن است که در آن بینه آمده است. (انعام/۵۷؛ هود/۱۷؛ محمد/۱۴) بینه به معنای نمایان شدن یک شیء به هنگام وضوح آن (قرطبی، ۱۴۲۳ ق، ج ۲، ص ۲۹۹) و راهنمایی با بیان روشن است که به وسیله آن می‌توان به راحتی و بدون مشقت، حق را از باطل جدا کرد. (طباطبایی، ۱۳۸۴ ش، ج ۷، ص ۱۱۵) برخی محققان حوزه، تفسیر بینه را در این مقام، مطلق بصیرت الهی معنا کرده‌اند. (طباطبایی، ۱۳۸۴ ش، ج ۱۰، ص ۱۸۸) بنابراین همراه بینه بودن، به معنای بصیرت الهی داشتن در امور است که به وسیله آن شخص قادر است حق را از باطل تمییز دهد و هر کس چنین حجتی را از جانب پروردگار دارا باشد، هیچ‌گاه از مسیر انصاف و عدالت خارج نمی‌شود و عدم خروج از مسیر صواب که با لطف الهی همراه باشد، همان عصمت اصطلاحی است.

پس در دیدگاه کردوس، حضرت علی علیه السلام دارای صفتی است که آن صفت، بر عصمت آن حضرت تطبیق می‌شود.

دوم: کردوس کلامش را با این عبارت به پایان می‌رساند: «مَنْ خَالَفَهُ هَلَكَ». هلاکت در اصل به معنای تباهی و نابودی است (طبرسی، ۱۴۱۵ ق، ج ۲، ص ۳۴) و برخی آن را به معنای شکسته شدن و سقوط کردن دانسته‌اند. (ابن فارس، ۱۳۹۹ ق، ج ۶، ص ۶۲) از برخی آیات قرآن (بقره/۱۹۵) و از بعضی عبارات محققان، چنین برداشت می‌شود که هلاکت امری است که با اختیار و انتخاب شخص بوده و ذم و تنقیص هالک در آن مستتر است. (طباطبایی، ۱۳۸۴ ش، ج ۹، ص ۱۵۳؛ ابن منظور، ۱۴۲۶ ق، ج ۴، ص ۴۱۵۰) بنابراین هلاکت،

نوعی تباهی و سقوط به انتخاب فرد است که اثر آن را در قیامت خواهد دید. بر این اساس، مخالفت با علی علیه السلام در صورتی ملازم هلاکت و تباهی خواهد بود که آن حضرت معصوم باشد؛ زیرا اگر آن حضرت معصوم نباشد و احتمال خطا و اشتباه در ایشان، وجود داشته باشد، چه بسا آن کسی که با علی علیه السلام مخالفت کرده نجات یابد.

پس کردوس با این عبارت نیز سخن از عصمت امیرالمؤمنین علیه السلام به میان آورده است. او را باید از کسانی قلمداد نمود که در مسأله امامت، به عصمت امام اعتقاد دارد.

نتیجه

پس از بررسی‌های صورت‌گرفته در نوشتار حاضر، بر هر محقق منصفی روشن می‌شود که اندیشه عصمت امام، از مسائل اصیلی است که علاوه بر تأکید قرآن و سنت بر آن، در همان قرن اول هجری در میان صحابه، تابعین و تابعین تابعین جریان داشته و عبارات برخی از آن‌ها، گویای اعتقاد راسخ آن‌ها به این عقیده است، و مدعی مخالفان مبنی بر این‌که در قرن اول هجری، رد پایی از اندیشه عصمت امام مشاهده نشده و تفکر یادشده به عنوان پدیده‌ای نوظهور در قرون بعدی به دست متکلمان و عالمان شیعی پایه‌ریزی و در مکتب تشیع پرورش یافته و به جامعه اسلامی عرضه شده، مدعی پوچی است که سنت قطعی و تاریخ حتمی با آن هماهنگی و سازگاری ندارد. بنابراین اندیشه عصمت امام را باید در جرگه آن دسته از معارف ناب اسلامی به شمار آورد که ریشه و حیانی دارد نه بشری؛ و از این رو، از سایر آموزه‌های نورانی اسلام جدایی‌ناپذیرند.

فهرست منابع

منابع عربی

قرآن.

نهج البلاغه.

۱. ابن اثیر، ابوالحسن علی بن ابی‌الکرم محمد بن عبدالکریم بن عبدالواحد الشیبانی، اسد الغابة فی معرفة الصحابة، چ اول، بیروت: دارالفکر، ۱۴۲۵ق / ۲۰۰۵م.
۲. ابن حجر، ابوالفضل احمد بن علی بن حجر العسقلانی، تهذیب التهذیب، چ اول، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۵ق.
۳. ابن خلکان، ابوالعباس، شمس‌الدین احمد بن محمد بن ابی‌بکر، وفيات الاعیان و أبناء الزمان، تحقیق: محمد محیی‌الدین عبدالحمید، مصر: مکتبه النهضة المصرية، ۱۳۶۷ق.
۴. ابن عقیل، عبدالله بن عبدالرحمان العقیلی الهمدانی المصری، شرح ابن عقیل علی ألفیه ابن مالک، تحقیق: محمد محیی‌الدین عبدالحمید، چ بیستم، القاهرة: دار التراث، ۱۴۰۰ هـ / ۱۹۸۰ م.
۵. ابن فارس، ابوالحسین احمد بن فارس بن زکریا، معجم مقاییس اللغة، تحقیق: عبدالسلام محمد هارون، دارالفکر، ۱۳۹۹ق / ۱۹۷۹م.
۶. ابن کثیر، ابوالفداء، البداية والنهاية، چ اول، مکتبه المعارف بیروت و مکتبه النصر الرياض، ۱۹۶۶م.
۷. ابن مزاحم المنقری، نصر، وقعة صفین، تحقیق و شرح: عبدالسلام محمد هارون، قم: کتابفروشی بصیرتی، ۱۳۸۲ش.
۸. ابن مغزالی، ابوالحسن علی بن حمد الواسطی الجلابی الشافعی، مناقب علی بن ابی‌طالب، چ دوم، تهران: المکتبه الاسلامیه، ۱۴۰۲ق.
۹. ابن منظور، محمد بن مکرم بن منظور الأفیقی المصری، لسان العرب، چ اول، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۲۶ق / ۲۰۰۵م.
۱۰. ابی‌الحسین مسلم بن الحجاج القشیری النیسابوری، صحیح مسلم، ترقیم و ترتیب محمدفؤاد عبدالباقی، چ اول، قاهره: بی‌نا، ۱۴۲۹ق / ۲۰۰۸م.
۱۱. احمد بن حنبل ابی‌عبدالله الشیبانی، مسند الامام احمد بن حنبل، چ سوم، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۵ق / ۱۹۹۴م.

۱۲. اشمونی، علی بن محمد بن عیسی، شرح الأشمونی علی ألفیه ابن مالک، چ اول، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۹هـ - ۱۹۹۸م.
۱۳. اصفهانی، راغب، المفردات الفاظ القرآن، تحقیق صفوان عدنان داوودی، چ دوم، قم: منشورات طلیعة النور، ۱۴۲۷ق.
۱۴. امین، سیدمحسن، اعیان الشیعة، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ق / ۱۹۸۳م.
۱۵. امینی، عبدالحسین، الغدیر فی الکتاب والسنة و الادب، چ اول، قم: مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیة، ۱۴۱۶ق / ۱۹۹۵م.
۱۶. آلوسی، ابوالفضل شهاب‌الدین سید محمود، روح المعانی، تهران: جهان، بی تا.
۱۷. برقی، ابوجعفر احمد بن محمد بن خالد، رجال البرقی، تحقیق: جواد القیومی الاصفهانی، چ اول، قم: مؤسسه النشر الاسلامی (نشر القیوم)، ۱۴۱۹ق.
۱۸. بغدادی، عبدالباقی بن قانع، معجم الصحابة، تحقیق: خلیل ابراهیم قوتلای، چ اول، بیروت: دارالفکر، ۱۴۲۴ق / ۲۰۰۴م.
۱۹. بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر بن داود، أنساب الأشراف، تحقیق: سهیل زکار و ریاض الزرکلی، چ اول، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۷ق / ۱۹۹۶م.
۲۰. ترمذی، ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره، سنن الترمذی، تحقیق: صدق جمیل العطار، چ اول، بیروت: دارالفکر، ۱۴۲۲ق / ۲۰۰۲م.
۲۱. حجاب، محمد نبیه، مظاهر الشعبيية فی الادب العربی حتى نهاية القرن الثالث الهجری، قاهره: مكتبة نهضة مصر، ۱۹۶۱م.
۲۲. حر عاملی، محمد بن الحسن بن علی بن الحسن، اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، مقدمه آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی، تحقیق: علاء‌الدین العاملی، چ اول، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۲۵ق / ۲۰۰۴م.
۲۳. حلّی، حسن بن یوسف بن علی بن مطهر، الباب الحادی عشر، تحقیق: دکتر مهدی محقق، شارحان: مقداد بن عبدالله السیوری و ابوالفتح بن مخدوم الحسینی، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸ش.
۲۴. _____، کشف المراد فی شرح التجريد الاعتقاد، بیروت: منشورات الاعلمی للمطبوعات، بی تا.

۲۵. دونالدسون، داویت م، عقیده الشیعة، مصر: مكتبة الخانجي و مطبعتها، ۱۳۶۵ق.
۲۶. ذهبي، ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان، سير اعلام النبلاء، چ اول، بيروت: دارالفكر، ۱۴۱۷ق / ۱۹۹۷م.
۲۷. رازی، فخرالدين، التفسير الكبير، تهران: دارالکتب العلمية، بی تا.
۲۸. زبيدي، السيد محمد مرتضى الحسيني، شرح تاج العروس من جواهر القاموس، مصر: داراحياء التراث العربي، ۱۳۰۶ق.
۲۹. زرکلی، خيرالدين، الاعلام، چ هفدهم، بيروت: دارالعلم للملایين، ۲۰۰۷م.
۳۰. سالوس، علی بن احمد علی، مع الاثنی عشرية فی الاصول و الفروع، چ هفتم، رياض: دارالفضيلة بالرياض، ۱۴۲۴ق / ۲۰۰۳م.
۳۱. سيوطی، جلال الدين عبد الرحمان بن ابی بکر، الدر المنثور، تهران: المكتبة الاسلامية، ۱۳۷۷ق.
۳۲. شوکانی، محمد بن علی بن محمد، فتح القدير، چ اول، مصر: طبع مطبعة مصطفى البابي الحلبي و اولاده بمصر، ۱۳۵۰ق.
۳۳. صدوق، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسين بن بابويه القمي، الاعتقادات، تحقيق: مؤسسة الامام الهادي، چ دوم، قم: پیام امام هادی، ۱۴۳۲ق / ۱۳۹۰ش.
۳۴. _____، معانی الاخبار، تصحيح علی أكبر الغفاری، قم: جامعة المدرسين فی حوزه العلمية، ۱۳۶۱ش.
۳۵. صفار، ابو جعفر محمد بن الحسن بن فروخ، بصائر الدرجات، چ اول، بيروت: شركة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۳۱ق / ۲۰۱۰م.
۳۶. طباطبایي، سيد محمد حسين، الميزان فی تفسير القرآن، چ هفتم، تهران: دارالکتب الاسلامية، ۱۳۸۴ش.
۳۷. طبرسي، امين الاسلام ابی علی الفضل بن الحسن، مجمع البيان فی تفسير القرآن، چ اول، بيروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۵ق / ۱۹۹۵م.
۳۸. طوسی، ابو جعفر محمد بن الحسن، اختيار معرفة الرجال معروف برجال الكشي، تحقيق: حسن المصطفوی، مشهد: چاپخانه دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ش.

۳۹. _____، الامالی، تحقیق: قسم الدراسات الاسلامية مؤسسة البعثة، چ اول، قم: دارالثقافة، ۱۴۱۴ق.
۴۰. _____، التبيان في تفسير القرآن، چ اول، دارالثقافة، قم: مؤسسة النشر الاسلامي، ۱۴۱۷ق.
۴۱. _____، الفهرست، تحقيق: جواد القيومي، چ دوم، بی‌جا، مؤسسه نشر الفقاهه، ۱۴۲۲ق.
۴۲. _____، رجال الطوسي، تحقيق: جواد القيومي، چاپ سوم، قم: مؤسسة النشر الاسلامي، ۱۴۲۷ق.
۴۳. عاملی، سيدجعفر مرتضى، اهل البيت في آية التطهير، چ دوم، بيروت: المركز الاسلامي للدراسات، ۱۴۲۳ق / ۲۰۰۳م.
۴۴. فراهیدی، ابی‌عبدالرحمان الخلیل‌بن‌احمد، کتاب العین، چ دوم، بيروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۶ق / ۲۰۰۵م.
۴۵. قاضی ابی‌حنیفه النعمان‌بن‌محمد التیمی‌المغربی، شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار، چ اول، قم: مؤسسة نشر الاسلامی، ۱۴۰۹ق.
۴۶. قاضی ابی‌الحسن عبدالجبار، شرح اصول الخمسة، تعليق: احمد بن الحسين بن ابی‌هاشم، چ اول، قاهره: مكتبة وهبة، ۱۳۸۴ق.
۴۷. قرطبي، ابو عمر يوسف بن عبدالبر النمري، الاستيعاب في اسماء الاصحاب، بيروت: دارالفكر، ۱۴۳۴ق / ۲۰۱۲م.
۴۸. قرطبي، أبو عبدالله محمد بن احمد بن ابی‌بكر بن فوح الانصاري الخزرجي شمس‌الدين، الجامع لأحكام القرآن، تحقيق: هشام سمير البخاري، الرياض: دارعالم الكتب، ۱۴۲۳ق / ۲۰۰۳م.
۴۹. كليني، محمد بن يعقوب، الكافي، چ اول، قم: دار الحديث للطباعة والنشر، ۱۴۳۰ق / ۱۳۸۸ش.
۵۰. مبيض، محمد سعيد، موسوعة حياة التابعين و تابعيهم، چ اول، قطر: مكتبة دارالفتح، ۱۴۲۳ق / ۲۰۰۳م.
۵۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار، تحقيق: الشيخ عبدالزهراء العلوي، بيروت: دارالرضا، بی‌تا.

۵۲. محمد عبده، شرح نهج البلاغه، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بی تا.
۵۳. مغنیه، محمدجواد، الشیعة فی المیزان، تحقیق و تعلیق: سامی الغریری، چ چهارم، قم: موسسه دارالکتاب الاسلامی، ۱۴۲۹ق / ۲۰۰۸م.
۵۴. مفید، محمد بن محمد بن نعمان العکبری، اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات، به اهتمام دکتر مهدی محقق، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران، ۱۳۸۲ش.
۵۵. _____، النکت الاعتقادیة، تحقیق: رضا المختاری، چ اول، بی جا، المؤتمر العالمی لألفية الشیخ المفید، ۱۴۱۳ق.
۵۶. وائلی، احمد، هویة التشیع، چ دوم، ایران: مؤسسه دارالکتاب الاسلامی، ۱۴۲۳ق / ۲۰۰۲م.

منابع فارسی

۵۷. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، چ اول از دوره جدید، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۲ش.
۵۸. سبحانی، جعفر، منشور عقاید امامیه، چ دوم، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۳۳ق / ۱۳۹۱ش.
۵۹. فراستخواه، مقصود، دین و جامعه (مجموعه مقالات)، چ اول، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۷.
۶۰. گلدزیهر، ایگناس، درس های دربار اسلام، ترجمه علینقی منزوی، چ دوم، کمانگیر، ۱۳۵۷ش.
۶۱. مدرسی طباطبایی، سیدحسین، مکتب در فرآیند تکامل در سه قرن نخستین، ترجمه هاشم ایزدپناه، چ هشتم، تهران: کویر، ۱۳۸۹ش.
۶۲. مکارم شیرازی، ناصر، آیات ولایت در قرآن، تهیه و تنظیم ابوالقاسم علیان نژادی، چ دوم، قم: نسل جوان، ۱۳۸۲ش.

منابع انگلیسی

63. The Encyclopaedia of the Quran, General Editor: Jane Dammen, Brill, Leiden-Boston, 2002, Walker, Impeccability, Vol.2, P.506.
64. The Encyclopedia of Islam, B.Lewis and CH.Pellat, Forth Impression, Brill, Leiden, Netherlands, 1991, Madelung, Isma, Vol.4, P.182.

